

Explaining the basics of the political philosophy of using the word Absolute Power in Imam Khomeini's theory

Asgar Malekyar*

Abstract

Knowing Imam Khomeini's intellectual system needs achieving knowledge about different dimensions of his thoughts that spreads a wide ground of studying possibility in front of researchers. Among these possibilities, studying and understanding of «Guardianship of Islamic Jurists» is by the help of philosophic bases to present the results in a rational language to prove the effectiveness of this progressive principle. Answering to what's basics of political philosophy, using the word "Absolute" in «Guardianship of Islamic Jurists» from Imam Khomeini's view, is the main goal of present article and confirms this hypothesis and claim that describing «Guardianship of Islamic Jurists» is a prior plan in the "Absolute" sense that explaining is on the basis of Imam Khomeini's philosophical thought, is also possible. So this applicability is not merely a political strategy to pass from crisis and affected by historical changing objective conditions and is advanced to the text of the events. This research has a descriptive approach and the author is looking for an answer to the said issue by checking case study review and Imam Khomeini's ideas and present studies. The finding of study indicate that it's possible to explain such as application by understanding to role and position of the jurist in Imam Khomeini's political philosophy, especially in the four areas of the "necessity of law enforcement", "the important of expediency", "the necessity of justice" and " need of education".

Keywords: Imam Khomeini, Guardianship of Islamic Jurists, Absolute Power, Political philosophy.

* Ph.D. Candidate of Political Thought, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran,
a.malekyar@gmail.com

Date received: 22/05/2023, Date of acceptance: 09/12/2023



تبیین مبانی فلسفه سیاسی اطلاق واژه «مطلقه» در «نظریه ولایت فقیه» امام خمینی (ره)

اصغر ملک‌یار*

چکیده

شناخت منظومه فکری امام خمینی^(ره) مستلزم تحصیل معرفت درباره ابعاد مختلف اندیشه اوست که پهنه‌ای وسیع از امکان مطالعه را پیش‌روی پژوهشگران قرار می‌دهد. از جمله این امکان‌ها، مطالعه و فهم «ولایت فقیه» به مدد بنیان‌های فلسفی است تا نتایج حاصله در راستای اثبات کارآمدی این اصل مترقی با زبانی عقلانی عرضه گردد. پاسخ به چستی مبانی فلسفه سیاسی اطلاق واژه «مطلقه» در «ولایت فقیه» از منظر امام راحل هدف اصلی نوشتار حاضر است و در پی تأیید این فرضیه و مدعاست که اتصاف «ولایت فقیه» به مفهوم «مطلقه» طرحی پیشینی است که تبیین آن بر مبنای اندیشه فلسفی امام خمینی^(ره) نیز امکان‌پذیر است. لذا این اطلاق صرفاً راهبردی سیاسی برای عبور از بحران‌ها و متأثر از شرایط متحول تاریخی عینی نبوده و نسبت به متن وقایع متقدم می‌باشد. این پژوهش رویکردی توصیفی دارد و راقم سطور با بررسی موردی نظرات و آرای امام خمینی^(ره) و همچنین تبعات موجود، به دنبال پاسخ به مسئله مذکور است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که تبیین چنین اطلاقی با فهم نقش و جایگاه فقیه در فلسفه سیاسی امام خمینی^(ره) به‌ویژه در چهار حوزه «لزوم اجرای قانون»، «اهمیت مصلحت»، «وجوب عدالت» و «نیاز به تربیت» شدنی است.

کلیدواژه‌ها: امام خمینی^(ره)، ولایت فقیه، مطلقه، فلسفه سیاسی.

* دانشجوی دکترای تخصصی اندیشه سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران،
a.malekyar@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۰۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۱۸



۱. مقدمه

اندیشه امام خمینی^(ع) منظومه‌ای مرکب از ابعاد گوناگون فکری است و طیفی وسیع و متنوع از عرفان، فقه، اخلاق، فلسفه و سایر حوزه‌های اندیشه را در بر می‌گیرد، از این رو پهنه‌ای فراخ از امکان جوییش، مطالعه و ایده‌پردازی را پیش‌روی پژوهشگران قرار می‌دهد. بدون شک موضوع «ولایت فقیه» یکی از مباحث محوری اندیشه امام خمینی^(ع) به شمار می‌آید که از ابواب مختلفی می‌توان به تعمق و درک عمیق درباره آن دست یافت. علاوه بر آن اتصاف «ولایت فقیه» به واژه «مطلقه» در چارچوب اندیشه امام مقوله‌ای است که دامنه‌ای از تحلیل‌ها را میان اندیشمندان آفریده‌است و هر یک از ظن خود به آن نگریسته و می‌نگرند. در واقع امکان مطالعه نظریه «ولایت مطلقه فقیه» امام خمینی^(ع) از مناظر فقهی، فلسفی، کلامی، تاریخی و عمل سیاسی وجود دارد و همچنان نیز نیاز به تعمیق این شناخت احساس می‌شود تا با صورت‌بندی منسجم آن توان ارائه پاسخ‌های متقن در برابر چالش‌های فکری به دست آید. پژوهش پیش‌رو رویکردی توصیفی دارد و نویسنده با بررسی نظرات و آرای امام خمینی^(ع) و همچنین تحلیل‌های صورت گرفته، به دنبال پاسخ به سؤال تحقیق است. «مطالعه موردی» واکاوی عمیق به معنای گردآوری هرچه بیشتر منابع اطلاعاتی برای بررسی ساختارمند می‌باشد و روشی است که به کمک آن امکان افزایش شناخت و تعمیق دانش از پدیده‌ها وجود دارد (خنیفر و مسلمی، ۱۴۰۱: ۳۱۷-۳۰۹). لذا برای این تحقیق که نیاز به ژرف‌اندیشی در باب «ولایت مطلقه فقیه» دارد، روش مناسبی به نظر می‌رسد. در هر صورت این تحقیق در پی تأیید این مدعاست که اتصاف «ولایت فقیه» به مفهوم «مطلقه» طرحی ثابت و پیشینی است که تبیین آن، با زبانی متفاوت از زبان دینی، به مدد شناخت مبانی فلسفی اندیشه امام خمینی^(ع) نیز مقدور است. بنابراین این اطلاق متأثر از تحولات تاریخی و ملاحظات زمان و مکان تبلور نیافته و نسبت به متن وقایع متقدم است. منابع دست اول پیرامون «نظریه ولایت مطلقه فقیه» به نوشته‌های امام خمینی^(ع) مربوط می‌شود؛ کتاب رسائل (تألیف در سال ۱۳۳۱ ش)، کتاب تحریرالوسیله (تألیف در سال ۱۳۴۳ ش)، کتاب البیع (تألیف در سال ۱۳۴۸ ش)، این تتبعات عموماً فقهی‌اند، اما امام راحل در کتاب کشف اسرار از یک روش بهره نمی‌برند، فلذا او در این کتاب در بحث خود رویکردی فلسفی را نیز دنبال می‌کنند (تألیف در سال ۱۳۲۲ ش)، کتاب حکومت اسلامی یا ولایت فقیه (گردآوری در سال ۱۳۴۸ ش) هم دیگر تتبع نظری امام راحل است که در آن به طور ویژه به طرح ولایت فقیه پرداختند.

تبیین مبانی فلسفه سیاسی اطلاق واژه «مطلقه» ... (اصغر ملک‌پار) ۱۹۳

اما منابع دیگر مربوط به قرائت‌های گوناگونی است که از مناظر مختلف تاریخی، فقهی، کلامی، فلسفی و سایر حیطه‌ها به جزئیات مسئله «ولایت مطلقه فقیه» پرداخته‌اند. در این زمینه اردبیلی (۱۳۸۱) در سه جلد تلاش می‌کند به شکل جامع به بخشی از تقریرات فلسفه امام متأثر از «حکمت متعالیه» ملاصدرا و اندیشه امامت اشاره نماید.

آنچه که این پژوهش در تبیین «نظریه ولایت مطلقه فقیه» متمایز از پژوهش‌های فلسفی دیگر، به دنبال آن می‌باشد، تمرکز بر شناخت مبانی اطلاق واژه «مطلقه» و اشاره به ضرورت‌های چهارگانه آن اطلاق است که نوعی نوآوری را می‌جوید.

برای فهم منشأ چنین اطلاق در ابتدا شناخت «نظریه ولایت مطلقه فقیه» و تمایز آن با اندیشه‌ای که حضور فقیه در عرصه سیاست را در عصر غیبت مجاز نمی‌شمارد، مورد توجه قرار می‌گیرد. سپس مبانی فلسفه سیاسی امام خمینی^(ره) بررسی می‌شود و در ادامه به ثبات یا تطور در اندیشه امام اشاره می‌گردد. در ادامه «نظریه ولایت مطلقه فقیه» در تداوم امامت از منظر فلسفه سیاسی مورد مذاقه قرار می‌گیرد و پس از آن تبیین مسئله به مدد فهم نقش و جایگاه فقیه در فلسفه سیاسی امام خمینی^(ره) به‌ویژه در چهار حوزه «لزوم اجرای قانون»، «اهمیت مصلحت»، «وجوب عدالت» و «نیاز به تربیت» دنبال می‌شود و در انتها نیز نتیجه‌گیری ارائه می‌گردد.

۲. شناخت ولایت مطلقه فقیه

برای تبیین مبانی فلسفه سیاسی اطلاق واژه «مطلقه» و اتصاف آن به «ولایت فقیه»، شناخت این مفهوم ضروری است. در یک نگاه تاریخی سه رویکرد در ارتباط با تشکیل حکومت اسلامی قابل احصاء می‌باشد؛ (۱) در جریان نخست اساساً دین اسلام از ظرفیت لازم برای برقراری حکومت برخوردار نیست و آمده تا صرفاً مردمان را به یگانه‌پرستی، نیک‌اندیشی و صفات پسندیده اخلاقی رهنمون سازد (۲) در رویکرد دوم بر مبنای احکام اسلام، ظرفیت تشریح و قانون‌گذاری در مسیر ممانعت از بروز آلودگی‌های اخلاقی و مفساد فردی و اجتماعی وجود دارد، اما دین برای اجرای قوانین مدل حکمرانی و نظام سیاسی معینی را مشخص نمی‌سازد و از امکان لازم برای تشکیل حکومت محروم است و تنها ممکن است برخی مسئولیت‌ها در حوزه‌های قضاوت و امور حسبه، ولایت بر صغار و مجانین و اموال بلاصاحب را به عهده فقها گذارد (۳) در رویکرد سوم تشریح تنها یکی از شوؤن دین اسلام است و نیل به اهداف و آرمان‌ها، ایجاد امنیت و مبارزه با ناهنجاری‌ها و ناپاکی‌های اجتماعی در پرتو تشکیل حکومت اسلامی و اجرای قانون الهی امکان‌پذیر است. بر پایه رویکرد مذکور برای اجرای قوانین الهی،

نیاز به مجری واجدالشرايط و آشنا به دين مي‌باشد که به طور مستقيم و يا با واسطه منصوب خداوند است. نقطه اتکا و آغاز برای شناخت مفهوم «ولایت مطلقه فقیه» با پذیرش همین رویکرد سوم آغاز می‌گردد. امام خمینی^(ره) دو دیدگاه نخست را مورد نقد قرار می‌دهد. از منظر او پیامبر اکرم^(ص) که خود به تشکیل حکومت همت گمارده، به تعیین خلیفه برای استمرار حکمرانی اسلام نیز اهتمام ورزیده است، براین اساس نبی مکرم اسلام نه صرفاً برای بیان احکام، بلکه عقلاً خلیفه تعیین فرموده تا اجرای قانون کند، اما امام خمینی^(ره) معتقد است که ضرورت اجرای احکام به یقین نمی‌تواند محدود به زمان آن اولیای الهی باشد و همچنان باید ادامه پیدا کند (صاحبی، ۱۳۶۹: ۱۴۲-۱۳۰). البته در تقسیم‌بندی دیگری برخی حوزه وظایف شرعی فقها را منحصر در افتاء و قضا می‌دانند، بعضی علاوه بر افتاء و قضا، دایره وظایف فقها را به امور حسبیه نیز تسری می‌دهند، همچنین در نگاهی حداکثری، برخی دایره ولایت فقها را همانند معصومین^(ع) می‌دانند مگر در مواردی خاص که محصول جنبه فردی و مقام عصمت آنان باشد (لکزایی، ۱۳۸۵: ۷۰-۶۹). امام خمینی^(ره) چنین بیان می‌کند؛

خلاصه، اجرای تمام قوانین حکومت به عهده فقهاست ... همان‌طور که پیغمبر اکرم^(ص) مأمور اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود و خداوند او را رئیس و حاکم مسلمین قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده است، فقهای عادل هم بایستی رئیس و حاکم باشند و اجرای احکام کنند و نظام اجتماعی اسلام را مستقر گردانند (امام خمینی^(ره)، ۱۳۵۷: ۹۲-۹۳).

براین مبنا، امام خمینی^(ره) تمامی شؤون ولایت رسول اکرم^(ص) و ائمه^(ع) را پس از غیبت برای فقیه عادل قائل است و تفاوتی میان وظایف آنان نمی‌بیند. امام خمینی^(ره) معتقد است؛

ولایت فقیه از امور اعتباری عقلانی است و واقعیتی جز جعل ندارد، مانند جعل (قرار دادن و تعیین) قیم برای صغار، قیم ملت یا قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد. در این موارد معقول نیست که نبی و امام با فقیه فرق داشته باشند (همان، ۱۳۵۷: ۶۵). افزون بر این، امام خمینی^(ره) در اثبات این همانندی، برخورداری از اختیارات و فضایل معنوی را دو امر متفاوت می‌بیند. این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم^(ص) بیشتر از حضرت امیر^(ع) بود یا اختیارات حکومتی حضرت امیر^(ع) بیش از فقیه است باطل و غلط است، البته فضائل حضرت رسول اکرم^(ص) بیش از همه عالم است و بعد از ایشان فضائل حضرت امیر^(ع) از همه بیشتر است، لکن زیادی فضائل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمی‌دهد، ... خداوند همان اختیارات را

تبیین مبانی فلسفه سیاسی اطلاق واژه «مطلقه» ... (اصغر ملک‌پار) ۱۹۵

برای حکومت فعلی قرار داده‌است، منتهی شخص معینی نیست، روی عنوان: «عالم عادل» است (همان، ۱۳۵۷: ۶۴).

همچنین امام خمینی^(ره) به تمایز وظیفه و مقام اشاره می‌کند و معتقد است مقام فقها نمی‌تواند مترادف مقام رسول اکرم^(ص) و ائمه^(ع) باشد، اما فقیه عادل در اداره امور کشور و اجرای قوانین شرع مقدس وظیفه‌ای مهم و خطیر همانند معصوم دارد. به همین سبب امام راحل، فقیه عادل را وارث جمیع تکالیف حکومتی و سیاسی آنان می‌داند و تصور وجود تفاوت میان معصوم و فقیه عادل را در این خصوص خارج از دایره عقل استنباط می‌نماید (هدایت‌نیا، ۱۳۹۲: ۵۰-۴۹).

در واقع با رجوع به اندیشه امام آشکار می‌گردد که مقصود از «ولایت مطلقه فقیه» معنا و مفهوم لغوی آن دایر بر فقدان هرگونه مانع در برابر اعمال اراده بی‌حد و حصر رهبری نیست و برای فهم آن بایستی وارد حوزه وظایف حکومتی و سیاسی شد، لذا به‌کارگیری صفت «مطلقه» به معنای خروج از دایره محدود افتاء، قضا و امور حسبیه و به عهده گرفتن تکالیف معصومین در حیطه شوؤن اجتماعی و سیاسی در مسیر سلوک به اهداف عالیه است و این‌گونه نیست که ولی فقیه در امور تکوینی و در مسائل فردی نیز دارای ولایت مطلق باشد (نوروزی، ۱۳۹۲: ۳۷-۳۵). در واقع ورود فقیه به این عرصه نه بر مبنای انگیزه‌های شخصی که به اذن و اراده خداوند صورت می‌پذیرد، در این نگاه مبدأ هرگونه ولایت و سرپرستی خداوند است و هموست که بر بنیان استدلال‌های عقلی و نقلی، ولایت را به پیامبر اکرم^(ص) اعطا می‌نماید. پس از رحلت پیامبر نیز راهبری مردم به سوی فیوضات اکمل در اختیار ائمه معصومین^(ع) قرار می‌گیرد. بر مبنای نظریه نصب، فقیه عادل در تداوم ولایت آنان عهده‌دار اداره اجتماع می‌شود (همان، ۱۳۹۲: ۴۰-۴۱). در این رهیافت، شوؤن ولایت به شکل حداکثری است و شامل ولایت در پذیرش، فتوا، تعیین موضوعات، قضا، اجرای حدود، زعامت و رهبری سیاسی، تصرف، امور حسبیه، همچنین اذن و نظارت است.

۳. ولایت حداقلی به منزله نقد ولایت مطلقه فقیه

بر اساس دو رهیافت کلی که یکی بر ضرورت برقراری نظم سیاسی و دیگری بر وجوب تقیه نظر دارند، دو دیدگاه متفاوت، اندیشه‌ای که قائل به امکان نقش‌آفرینی سیاسی برای فقیه در عصر غیبت و اندیشه‌ای که حضور فقیه در عرصه سیاست را در عصر غیبت نمی‌پذیرد، استقرار یافته‌اند. بر این اساس برخی اندیشمندان معتقدند که در زمان غیبت به سبب برقراری «تقیه»، هرگونه تلاش برای تأسیس نظام سیاسی و اجرای احکام اجتماعی اسلام غیرمشروع است و

باید با تقيه به زندگی در سایه حکومت جائر ادامه داد. در واقع حکومت جائر حکومتی است که رهبری آن بدون اجازه معصوم و با اتکال به غلبه نظامی، قدرت سیاسی را که صرفاً از حقوق امام^(ع) می‌باشد به تصاحب درآورده‌است، از این رو هم سلطان شیعه، هم سلطان سنی و هم سلطان کافر به یک اندازه در دوره غیبت، حکومت جائر محسوب می‌گردند و تفاوت در عقیده و عمل، تأثیری در نظام سیاسی مستقر ندارد.

یکی از برجسته‌ترین فقهای پیرو رهیافت سلبی و معتقد به عدم امکان ورود فقیه به عرصه سیاست، شیخ مرتضی انصاری است، او با بیان دلایل فقهی، ولایت فقیه را تنها در افتاء و قضا می‌پذیرد، اما تسری دایره ولایت فقیه به حوزه امر سیاسی را مورد تردید قرار می‌دهد، او معتقد است محرومیت از امر سیاسی در دوره غیبت، «همانند سایر برکاتی است که خداوند با غیبت او از ما دریغ کرده‌است». بنابراین او ولایت سیاسی فقیهان به معنای «استقلال فقیه در تصرف اموال و انفس، جز آنچه که بسا از اخبار وارده در شأن علماء تخیل می‌شود، به عموم ثابت نشده‌است»، بنابراین «اقامه دلیل بر وجوب اطاعت فقیه همانند امام^(ع)، به جز آنچه با دلیل خاص خارج می‌شود، خار در خرمن کوبیدن است»، لذا شیخ ولایت سیاسی فقیه را غیر مشروع تلقی می‌کند. به نظر او فقیه امکان حضور در عرصه سیاست را دارد، اما این حضور نه در قامت رهبری نظام سیاسی، بلکه در قبال مطالبه مردم از طریق صدور فتوا و نظر اجتهادی صورت می‌پذیرد (فیرحی، ۱۳۸۷: ۲۱۳-۲۰۹). تبیین این رویکرد در واقع به نوعی نقد جدی ولایت مطلقه یا ولایت حداکثری فقیه است که در آن بر ضرورت برقراری حکومت اسلامی توسط فقیه عادل و استمرار زندگی عمومی و نظم سیاسی در دوره غیبت تأکید می‌شود. البته در طول تاریخ عده قلیلی از متفکرین اساساً ولایت فقیه در هر دو شکل حداقلی و حداکثری را رد کرده‌اند که بررسی آن از موضوع بحث این نگارش خارج است.

۴. شناخت فلسفه سیاسی امام خمینی^(ره)

امام خمینی^(ره) در نظام فلسفی خود نه به تعقل و خردورزی بدون توجه به تأییدات الهی ایمان داشت و نه تعبد تقلیدی و تسلیمی فارغ از عقل‌گرایی را می‌پذیرفت. براین اساس معتقد بود که فلسفه اسلامی نمی‌تواند به‌عنوان برداشتی از فلسفه یونانی تعبیر شود، چه فلسفه اسلامی ریشه در حقایق الهی و نقلیات دارد. لهذا خداباوری، آرمان‌خواهی و بهره‌برداری از روایات نقش محوری در این فلسفه داشته و انسان در مرکز دایره هستی قرار ندارد، به عبارت دیگر به اعتقاد امام، عالی‌ترین مسیر کسب فیض و معرفت و نیل به سعادت حقیقی، پیروی از مرام انبیاء و

اولیای الهی است، به همین دلیل در چنین فلسفه‌ای امکان شناخت حقیقت و یافتن گوهر ناب ممکن است و برای وصول به آن باید در راه صالحین مقرب گام برداشت، اما به عقیده امام خمینی^(۵) پیمودن چنین مسیری با غفلت از خردورزی ممکن نیست. پس تسلیم در برابر شرع اگر از روی تقلید و بدون تعقل باشد، پایدار نخواهد بود و نمی‌تواند به مرحله یقین برسد و بسیار محتمل است که در اثر چالش‌های فکری و تبلیغات دیگران به سرعت محو شود. این نوع نگاه و توجه به عقل در تمامی شوئن من جمله سیاست سبب تمایز امام با فقهای پیشین است. حتی چنین ادعا می‌گردد که نگاه فلسفی امام راحل به ولایت فقیه قابل قیاس با آرای افرادی چون افلاطون و ارسطو در بحث حاکمیت می‌باشد، این در حالی است که پیش از او، نظریه ولایت فقیه غالباً در چارچوب فقه مطرح می‌شد و با کمک منابع و روش فقهی تبیین می‌گردید، اما به مدد فهم خاص امام از نظریه ولایت فقیه، نگاه‌های فلسفی و تجربی نیز پدیدار شدند (ذوعلم، ۱۳۹۲: ۱۵۰-۱۴۹).

از نظر امام خمینی^(۶) در احکام عملی می‌توان با تقلید به هدف رسید، اما در اعتقادات تا چیزی به تأییدات عقلیه نایل نیاید، نمی‌تواند استقرار یابد و حتی اگر عقل از معرفت به گزاره‌ای عاجز و ناتوان باشد و عاقل را به پیمودن طریق دیگری ارجاع دهد، باز هم اعاده معرفت نمی‌تواند خارج از دایره عقل صورت گیرد، لذا در احکام فقهی این گونه است و فقیه عقل مدار در استنباط احکام شرعی حکم عقل را کافی می‌داند و فقدان نقلیات به انسداد مسیر منجر نمی‌شود (ساعی، ۱۳۸۲). در بحث «ولایت مطلقه فقیه» که موضوع پژوهش پیش‌رو است نیز همین گونه می‌باشد. برای امام خمینی^(۷) تشکیل حکومت اسلامی به دست فقیه عادل ضرورتی عقلی است و ارجاع به نقلیات از باب استحکام است. البته در برابر این نگاه، رویکردی متفاوت مطرح است که آرا و اندیشه‌های سیاسی امام را متأثر از فقه نظام‌مند و عقلانی می‌بیند نه فلسفه و عقلانیت (مهدوی‌زادگان، ۱۳۷۹: ۱-۲۴).

از سویی دیگر در فلسفه سیاسی امام راحل مبدأ و مقصد هستی و یگانه مالک حقیقی خداوند است و اوست که به واسطه معرفت کامل به نظام آفرینش از حق تصرف مالکانه برخوردار می‌باشد، از همین رو بدان جهت که در وضع قوانین ذینفع نیست، به بهترین وجه ممکن صلاحیت قانون‌گذاری، حکم‌رانی، راهبری و هدایت‌بندگان را دارد. بر این مبنا انسان در حکومت طاغوتی به سبب خوی نفع‌طلبی نمی‌تواند واضع قانونی بی‌طرفانه باشد، لذا به تعبیر امام، آدمی آزاد خلق شده و هیچ انسانی حق ندارد دیگران را به بند کشد و همچنین هیچ انسانی این حق را ندارد که خود را در بند دیگری نهد، تسلیم و اطاعت فقط در برابر ذات

اقدس الهی جایز است و تبعیت از سایر انسان‌ها عاقلانه نیست. در مبانی چنین اندیشه‌ای قانون‌گذاری مختص خداوند است که توسط انبیای الهی به بشر ابلاغ می‌شود، اما خواست خداوند که منبعث از عقلانیت، رحمانیت و لطف مطلق خداوندی است جریان قوانین الهی می‌باشد تا در پناه آن سعادت انسان تضمین گردد و اجرای آن هم به اراده خداوند متعلق به کسی است که از مقربین و صالحین درگاه حق تعالی و به عبارتی منصوب یا مأذون از جانب الله باشد. در غیراین صورت، در مسیر انحراف رخ داده و طاغوت نمایان می‌شود، البته بنیان طاغوت سست است و در صورتی که کسی که به خواست خداوند ولایت دارد، مستقر شود، طاغوت از بین می‌رود (اخلاقی، ۱۳۹۵: ۳-۴).

۵. ثبات یا تطور؛ فقه یا فلسفه

شناخت و تبیین پدیده‌های سیاسی براساس دو گونه رویکرد فکری قابل تحقق است؛ در رویکرد نخست شناخت «امر واقع» یا پدیده سیاسی بر مبنای اندیشه‌ای متقدم و پیشینی رقم می‌خورد، اما در رویکرد دوم این اندیشه است که تحت تأثیر شرایط متحول عینی و مجموعه شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و انسانی به وجود می‌آید، بنابراین اندیشه در رویکرد اول طرحی ثابت و بدون تغییر است، اما در رویکرد دوم دائماً متأثر از متن وقایع، در حال تغییر و دگرگونی است (قادری، ۱۳۸۹: ۱۵). برای این اساس در تبیین مبحث «ولایت مطلقه فقیه» مورد نظر امام خمینی^(ره) دو جریان فکری قابل تمییز است: در جریان اول از آنجا که هر نظام سیاسی مستقر در طول حیات خود ممکن است در مواقعی با گره‌ها و انسدادهایی روبه‌رو گردد و نظام اسلامی نیز مستثنی از این قاعده کلی نیست، لذا ضروری است رهبری در چنین بحران‌هایی دست به ابداع بزند و تصمیمات متناسب با شرایط را اخذ کند، لیکن در حکومت اسلامی که بر شالوده فقه و قوانین الهی اداره می‌شود، محتمل است که وقایعی روی دهند یا موضوعاتی پیش آیند که قوه اجرائیه در لحظه تصمیم‌گیری نماید. از این رو چنین مطرح می‌گردد که امام راحل به سبب ابهام در توان پاسخ‌گویی فقه به پاره‌ای از مسائل روز، پس از تأسیس نظام سیاسی، به طرح «نظریه ولایت فقیه» اقدام نمود تا با افزایش دایره اختیارات فقیه در حیطه سیاسی، کارآمدی حکومت اسلامی در عصر غیبت را نمایان سازد، به همین دلیل چنین نظریه‌ای ریشه در «فقه» پویای امام دارد (ایزدهی، ۱۳۹۲: ۱۵۹-۱۵۷). پس اطلاق واژه «مطلقه» از ابداعاتی است که محصول فرآیند تکامل و تطور اندیشه سیاسی امام خمینی^(ره) می‌باشد، در پناه این تحول، امکان مواجهه با نیازهای جدید فراهم می‌شود و اگر نظام سیاسی نتواند در مقابل

اقتضائات زمانه پاسخ به‌هنگام و مناسب دهد، نمی‌تواند ادامه حیات دهد. در رویکرد فکری دوم بر مدار این اندیشه امام که انسان دارای سه لایه وجودی «عقلی»، «قلبی» و «رفتاری» است، سیاست به سه قسم «اصول»، «اخلاق» و «رفتار» تقسیم می‌گردد. از منظر این نگاه، فلسفه سیاسی در حوزه اصول قرار می‌گیرد و دارای چارچوبی ثابت است، اما فقه متعلق به حوزه رفتار است و به همین سبب همواره شرایطی دگرگون‌شونده را تجربه می‌نماید.

آنچه به نظر می‌رسد امام خمینی^(ره) براساس فلسفه سیاسی که جزء ثابتات اندیشه است، به تبیین و طرح اندیشه «ولایت مطلقه فقیه» می‌پردازد و باتوجه به شوؤن و گستره وسیع اختیاراتی که در حوزه اداره امور سیاسی برای فقیه ثابت می‌داند، از همان ابتدا به اتصاف «ولایت فقیه» به مفهوم «مطلقه» معتقد است و این‌طور نیست که متأثر از تحولات عینی دست به این تلفیق بزند. حتی باوجود آن‌که امام در بخشی از کتاب «کشف اسرار» که مبارزات سیاسی او با نگارش این کتاب ظهور یافت (نجفی و فقیه حقانی، ۱۴۰۰: ۵۶۶-۵۶۱)، به ولایت سلاطین بر پایه قانون خدایی و انحصار شأن فقها در حکومت به نظارت بر قوانین مصوب مجلس (امام خمینی^(ره)، ۱۳۶۳: ۲۲۲-۲۲۱) و یا تشکیل مجلس مؤسسان با حضور مجتهدین دین‌دار برای انتخاب سلطان عادل که از قوانین الهی تخطی نکند، رضایت می‌دهد (همان، ۱۳۶۳: ۱۸۵-۱۸۴)، بلافاصله با بیان جملاتی تکمیل‌کننده درصدد توضیح الگوی مورد نظر خویش برمی‌آید:

جز سلطنت خدایی، همه سلطنت‌ها برخلاف مصلحت مردم و جور است و جز قانون خدایی، همه قوانین باطل و بیهوده است (همان، ۱۳۶۳: ۱۸۶).

البته این‌گونه نیست که امام راحل با حقارت به جایگاه نظارتی فقیه بنگرند، بنابراین برای این عقیده‌اند که؛

این‌جا ما می‌گوییم اگر آن حکومت حق خدایی عادلانه بخواهد تشکیل شود، باید مجلس از فقها یا به نظارت فقها تشکیل شود و در مجلس قوانین آسمانی طرح شود و در کیفیت عملی شدن آن بحث شود و دولت قوه اجرای آن باشد (همان، ۱۳۶۳: ۱۹۱).

اما امام خمینی^(ره) در همین کتاب آشکارا حکومت آرمانی را تبیین می‌کند، اما در ادامه بحث را به سوی حکومت مطلوب در زمان غیبت هدایت می‌کند.

و اما حکومت در زمان پیغمبر و امام با خود آن‌هاست که خدا با نص قرآن اطاعت آن‌ها را بر همه بشر واجب کرده و ما اکنون کار به زمان آن‌ها نداریم (همان، ۱۳۶۳: ۱۸۴).

بنابراین می‌توان استنباط کرد که حکومت آرمانی امام راحل حکومتی است که معصومین^(ع) در رأس آن باشند، لیکن در زمان غیبت، چون استقرار آن مقدور نیست، با پذیرش

تنزل از حکومت آرمانی، حکومتی مطلوب است که اقرب به حکومت آنان باشد و به عبارتی رهبری آن هرچه بیشتر بهره‌مند از صفات و خصایص متعالی باشد، چنین رهبری شایستگی اداره جامعه را دارد و به همین علت رهبری حکومت اسلامی در زمان غیبت بر عهده فقیه عادل می‌باشد (لکزایی، ۱۳۹۲: ۱۳۳-۱۳۰). براین اساس فلسفه سیاسی امام خمینی^(ع) از ظرفیت لازم برای تبیین نظریه «ولایت مطلقه فقیه» برخوردار است و چنین اندیشه‌ای پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ذیل سخنرانی‌ها، تدریس دروس خارج و در کتب مختلف بحث شده‌است و این‌طور نیست که بر پایه شرایط زمانه طرح شود.

امام خمینی^(ع) حتی اختیارات فقها را فراتر از آنچه در قانون اساسی سال ۵۸ آمده می‌داند و معتقد است که در آن قانون برای ممانعت از پدید آمدن چالش‌ها و اختلافات، صرفاً به بخشی از شوؤن ولایت فقیه اشاره شده که نشان از وجود نظریه «ولایت مطلقه فقیه» در غفای اندیشه اوست (قاضی‌زاده، ۱۳۷۷: ۱۶۷-۱۶۶).

۶. تبیین مبانی فلسفه سیاسی نظریه «ولایت مطلقه فقیه» در تداوم اندیشه امامت

امام خمینی^(ع) از برجستگان مکتب فکری ملاصدرا و دستاورد عظیم او در قالب حکمت متعالیه است (فتح‌اللهی، ۱۳۹۹: ۶) و در مسیر تبیین فلسفی نظریه «ولایت مطلقه فقیه» از فلسفه سیاسی ملاصدرا نیز مدد می‌گیرد. در مبانی فلسفه سیاسی فلاسفه شیعه چون صدرالمتهلین، امامت در تداوم رسالت و نبوت پیامبر اکرم^(ص) فهم می‌شود، اساساً امامت منصبی الهی است و امام فردی می‌باشد که از جانب خداوند و به واسطه پیغمبر سرپرستی امور دینی و دنیوی مردم را بر عهده دارد. ملاصدرا سیاست را به منزله امری عقلانی در مسیر نیل به سعادت و تربیت دینی انسان محسوب می‌دارد که اعمال آن به وسیله انوار هدایت که همانا انبیاء و امامان هستند صورت می‌گیرد و بشر ناتوان‌تر از آن است که به تنهایی و بدون راهنمای صالحه به تمشیت امور دنیوی و اخروی پردازد. از نظر صدرالمتهلین آفرینش هستی بر مدار وصول الی الله است و قوانین الهی به حکم خرد برای نیل به فیض کثیر و حقیقی وضع شده‌اند تا در پناه آن بستر کسب معرفت به ذات اقدس الهی و دوری از ناپاکی‌ها فراهم آید. بر همین اساس سیاست از منظر ملاصدرا دو گونه است؛ در سیاست الهی است که شارع مقدس دست به تشریح برای اصلاح جامعه بشری می‌زند و اداره آن را به صالحان و پاکان خود می‌سپارد، لذا اجرای قوانین الهی در مسیر تحقق اهداف متعالی تنها با اراده و توان انسان کامل قابل اجراست. صدرالمتهلین در عین حال بر مبنای قواعد «ممکن اشرف» و «ممکن اخس» بر این عقیده است که انسان شایسته

خلافت در روی زمین در ازمنه گوناگون، مصادیق مختلفی دارد و ممکن است نبی، امام و یا فرد متخلق دیگری باشد، بنابراین بنا بر فلسفه ملاصدرا به سبب ویژگی حیات اجتماعی انسان و غایت او برای نیل به سعادت معنوی، وجود راهبری شایسته برای اداره جامعه ضروری می‌باشد. رهبری انسان‌ها در مسیر غایی تعیین شده به لطف و عنایت الهی، همواره برقرار بوده و در صورت نبود نبی، بر عهده امامان و در عصر غیبت بر دوش ولی الهی است. امام خمینی^(ره) در جریان تبیین فلسفه سیاسی ولایت فقیه رویکردی قریب به اندیشه ملاصدرا را در پیش می‌گیرد. تفکر انسان کامل در ارتباط با مقوله امامت در اندیشه سیاسی امام راحل نیز امر مهمی تلقی می‌شود که مصادیق آن نبی مکرم اسلام و ائمه معصومین^(ع) می‌باشند، انسان کامل خلیفه شایسته خداوند بر روی زمین، حجت‌الله و دارای ولایت مطلق الهی است. در نگاه او بر خداوند رحمان فرض است که خلیفه‌ای واجد صفات عالیه بر روی زمین منصوب بدارد تا بشریت ره به گمراهی و ضلالت نیماید، چنین خلیفه‌ای دارای ولایت مطلقه است و بر اسرار هستی و منازل غیب آگاهی دارد و اوست که ظهور و حضور موجودات به سبب وجود آن است. این تبیین به «نظریه عنایت» یا «قاعده لطف» شباهت زیادی دارد (فیرحی، ۱۳۸۷: ۱۷۹-۱۷۶). انسان کامل مورد نظر امام خمینی^(ره) کسی است که مقرب درگاه الهی می‌باشد و برتر از سایر انسان‌هاست و هستی دیگران معلول آفرینش اوست. در این جا امام به قواعد «ممکن اشرف» و «ممکن اخس» صدرالمتألهین نزدیک می‌شود. پیامبر اکرم^(ص) و امامان معصوم^(ع) به واسطه بهره‌مندی از شأن و جایگاهی متعالی دارای ولایت الهی هستند. به عقیده امام خمینی^(ره) بنا بر حکم عقل، ضروری است خداوندی که دانای کل و مطلق است برای به جریان انداختن قوانینی که به‌منظور مراقبت از دین و هدایت دنیوی و اخروی بشر جاری ساخته، کسی را تعیین نماید که عاری از صفات ناپسند و رذایل اخلاقی باشد تا به‌این طریق از فرسایش دین جلوگیری و زمینه استمرار آن را به‌وجود آورد. امام خمینی^(ره) با علم به عنایات الهی، حضرت علی^(ع) و فرزندان معصوم او را پس پیامبر اکرم^(ص) دارای ولایت مطلقه می‌داند و اعتقاد به تشابه و همانندی دایره اختیارات آنان دارد. بر همین اساس به نظر او، امامان شیعه با توجه به برخورداری از مقامات معنوی خاص، صاحب ولایت تکوینی می‌باشند و در برابر تمام ذرات هستی ولایت عام دارند، از نظر امام علاوه بر ولایت تکوینی و خلافت الهی که مخصوص مقام امامت است، نبی مکرم اسلام^(ص) و ائمه معصومین^(ع) ولایت سیاسی نیز دارند که امری اعتباری است (قربانی، ۱۳۸۴)، از دید امام خمینی^(ره) این معنا از ولایت اجتماعی و سیاسی معصومین

است که به حوزه اختیارات «ولایت مطلقه فقیه» قابل انتقال می‌باشد و به همین دلیل است که امام راحل ولایت فقیه را شعبه‌ای از ولایت رسول‌الله می‌داند. حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله^(ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه، حتی نماز، روزه و حج است (امام خمینی^(ع)، ۱۳۷۸: ۴۵۲).

۷. لزوم اجرای قوانین مبنایی برای طرح نظریه «ولایت مطلقه فقیه»

اتصاف واژه «مطلقه» به ولایت فقیه حاکی از گسترش دایره وظایف و اختیارات فقیه و ورود او به عرصه سیاست است که بر مبنای ضرورت عقلی تشکیل حکومت روی می‌دهد. برای امام خمینی^(ع) وجوب ماندگاری و عدم انحصار اجرای احکام الهی به زمان و مکان خاص و محدود، امری بدیهی به شمار می‌آید، او بر این عقیده است که بدون استقرار حکومت و ایجاد قوه اجرائیه که همه امور مربوط به اجتماع را از طریق اعمال اراده خود بر مبنای قوانین الهی تحت سازوکاری عادلانه درآورد، هرج و مرج و مفساد اجتماعی، اخلاقی و اعتقادی شکل می‌گیرد و سبب انسداد مسیر نیل به سعادت حقیقی می‌شود، بنابراین برقراری نظام سیاسی برای انتظام همه فعالیت‌ها و جریان‌های الزامی هم شرعی و هم عقلی است که در دوره حیات پیغمبر اکرم^(ص) و حضرت علی^(ع) نیز ضرورت داشته و پس از آن هم بدان جهت که قوانین اسلام تعطیل‌پذیر یا منحصر به زمان و مکان معین نبوده و الی‌الابد پایدار و ساری است، لازم می‌باشد (آدمی، ۱۳۹۲: ۲۹-۳۰). از دیدگاه امام راحل، هدف غایی وضع قانون از سوی شارع مقدس، جریان آن در اجتماع در پرتو تشکیل حکومت دینی می‌باشد، بنابراین او با اتکای به ماهیت و کیفیت احکام شرع (امام خمینی^(ع)، ۱۳۵۷: ۳۳-۳۲) و استناد به سیره پیامبر اکرم^(ص) بر لزوم تشکیل نظام سیاسی اسلامی تأکید دارد و معتقد است اساساً بدون استقرار دستگاه عظیم اجرا و اداره، امکان تحقق خواست خداوند وجود ندارد، امام خمینی^(ع) با نظر داشت این‌که بخش اعظمی از قوانین اسلام مربوط به زندگی اجتماعی و سیاسی بشر است، عمل به آن را در سایه ایجاد حکومت اسلامی امکان‌پذیر می‌داند و به همین جهت است که نبی گرامی اسلام علاوه بر انجام وظایف دینی، به تشکیل حکومت همت گماشت (جمشیدی، ۱۳۹۲: ۱۸۱-۱۸۲). همچنین امام حفظ نظام را از واجبات مؤکد می‌داند که تنها با وجود رهبر و حکومت میسر است (قاضی‌زاده، ۱۳۷۷: ۱۷۳-۱۷۰). طبق عقیده امام خمینی^(ع) در احکام اسلامی جدای از عبادات فردی، جهاتی از امور سیاسی و اجتماعی مربوط به امور دنیوی نیز در عبادات وجود دارد، علاوه بر آن، مباحث اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مهمی در احکام موجود است که

تبیین مبانی فلسفه سیاسی اطلاق واژه «مطلقه» ... (اصغر ملک‌یار) ۲۰۳

نمایان‌گر این می‌باشد که اسلام صرفاً یک سری قوانین عبادی فردی نیست، بلکه قوانین متقن و مکفی برای اداره عادلانه اجتماع دارد (همان، ۱۳۷۷: ۱۶۳-۱۶۲). البته امام راحل علت عدم درک درست این برجستگی اسلام را ناشی از تبلیغات مسموم بیگانگان و عیادی آن‌ها می‌داند و بر این عقیده است که بلاثر ساختن چنین تبلیغاتی نیاز به ممارست بسیار دارد (امام خمینی^(ه)، ۱۳۶۹: ۱۹). همچنین اموری عرفی چون «وجوب جلوگیری از ناامنی و هرج و مرج»، «تأمین امنیت افراد و جامعه»، «حفظ مرزهای کشورهای اسلامی در برابر هجوم بیگانگان و ممانعت از تسلط اجانب» و «دفاع از مظلوم» و «نجات محرومان» از علل لزوم تشکیل حکومت اسلامی از دیدگاه امام خمینی^(ه) می‌باشد که ناشی از خردورزی او است.

امام راحل بر این اعتقاد است که اصلاح جامعه تنها با تکیه بر بیان قوانین الهی ممکن نیست، بلکه قوه اجرائیه‌ای نیاز است تا به یاری آن نیل به سعادت در دنیا و عقبی تحقق یابد، در واقع در صورت فقدان دستگاه اجرا، بروز تشتت و فساد جامعه را تهدید می‌کند، بنابراین منطقاً عقل با تأکید بر ضرورت تشکیل حکومت، امر به پیشگیری از آن می‌کند، لیکن استقرار حکومت غیراسلامی به این معنا که در رأس آن فردی منصوب از جانب خداوند نباشد، مانع اجرای احکام الهی می‌باشد، در نظام سیاسی غیراسلامی که نظامی طاغوتی است، اصلاح جامعه و تربیت انسان‌های فضیلت‌گرا امکان‌پذیر نیست (معلم، ۱۳۹۴: ۶۹-۶۷). امام خمینی^(ه) با تأکید بر نیاز به وجود قانون و حکومت در میانه بشر به‌عنوان یکی از احکام روشن عقل، در تبیین حکومت اسلامی می‌گوید:

آنچه عقل خدا داده حکم می‌کند آن است که تأسیس حکومت بطوری که بر مردم به حکم خرد لازم باشد، متابعت و پیروی از آن، از کسی روا و به‌جاست که مالک همه چیز مردم باشد و هر تصرفی در آن‌ها بکند، تصرف در مال خود باشد و چنین شخصی که تصرف و ولایتش در تمام بشر به حکم خرد نافذ و درست است، خدای عالم است که مالک تمام موجودات و خالق ارض و سموات است، پس هر حکمی که جاری کند در مملکت خود جاری کرده و هر تصرفی بکند در داده خود تصرف کرده است و اگر خدا به کسی حکومت داد و حکم او را به توسط گفته پیغمبران لازم‌الاطاعه دانست، بر بشر نیز لازم است از آن اطاعت کنند (امام خمینی^(ه)، ۱۳۵۷: ۱۸۲-۱۸۱). امام همچنین نظام سیاسی برآمده از قوانین بشری را به واسطه آن‌که انسان به همه جهات و خصوصیات احاطه ندارد و مصون از اشتباه نیست، نظامی فاقد کارآمدی لازم می‌داند که چه بسا ممکن است حکمی صادر کند که به زیان مردم باشد و مصالح کشور را زیرپا گذارد (همان، ۱۳۵۷: ۱۸۲). اما در خصوص قوانین الهی معتقد است:

این جا قانون‌گذار خدای دانا است که غفلت از هیچ چیز بشر ندارد، درحالی‌که زندگانی مادی او را به بهترین طرز و بزرگ‌ترین اساس تمدن و تعالی اداره می‌کند، زندگانی معنوی او را با نیکوترین و سعادت‌مندترین طور تأمین می‌نماید (همان، ۱۳۵۷: ۲۳۸).

لذا امام راحل معتقد است خداوندی که حکیم مطلق است و می‌داند که بشر موجودی قدرت‌خواه، تمامیت‌خواه، متعدی و تجاوزگر است، فرضی محال است که آدمیان را به حال خود وانهد و به وضع قانون متعالی و تشکیل حکومتی عادلانه پردازد (همان، ۱۳۵۷: ۱۸۴-۱۸۳). به نظر او تنها خداوند است که شایستگی انجام چنین اموری را دارد (همان، ۱۳۵۷: ۲۸۹). علاوه بر این، امام خمینی^(ع) در مورد قوانینی که ممکن است کشور به مرور زمان به آن‌ها نیاز پیدا کند و در شرع اثری از آن‌ها نیست، به ارائه راه‌حل می‌پردازد و ترتیبات چگونگی اقدام را به کارشناسان دینی واگذار می‌کند (همان، ۱۳۵۷: ۲۹۵). براین اساس بر مبنای فلسفه سیاسی امام، ضمن آن‌که تشکیل حکومت ضرورتی عقلی است، برقراری حکومت دینی با هدف اجرای قوانین الهی نیز مقوله‌ای است که خرد به انجام آن حکم می‌کند، به این ترتیب اداره جامعه باید توسط افرادی رقم بخورد که علاوه بر شایستگی فردی و مشروعیت دینی و تقرب به درگاه الهی، عالم و آشنا به قوانین اسلامی باشند، در زمان حضور معصوم، خود او واجد چنین شرایطی است، اما در هنگامه غیبت و محرومیت، بنابر آن‌چه که خرد دستور می‌دهد اقرب به اولیای الهی باید مسئولیت اداره جامعه را بر عهده بگیرند. این مهم نشان می‌دهد که دو مقوله امامت و ولایت فقیه بنیان‌های نظری مشابهی دارند و ولی فقیه در تداوم اندیشه امامت، مدیریت سیاسی جامعه را عهده‌دار می‌شود (ذوعلم، ۱۳۹۲: ۱۴۷). البته به اعتقاد امام خمینی^(ع) بهره‌مندی از تدبیر و کاردانی بخشی از خصیصه عالم است، اما با این وجود «کفایت» را به‌عنوان شرط سوم از شروط اساسی بسترساز وقوع رهبری فقیه می‌پذیرد (قاضی‌زاده، ۱۳۷۷: ۱۸۲).

۸. مصلحت‌مبنایی برای طرح نظریه «ولایت مطلقه فقیه»

باتوجه به درکی که از مفهوم «ولایت مطلقه فقیه» دایر بر ورود فقیه عادل به عرصه مدیریت سیاسی حاصل آمد و تأکیدی که بر وجوب برقراری حکومت اسلامی به‌عنوان مبنایی برای امکان اعمال اراده در دایره چنین اختیارات وسیعی گردید، به عنصر مقوم دیگری اشاره می‌گردد که برپایه آن فهم فلسفی اطلاق مفهوم «مطلقه» کامل‌تر و عمیق‌تر می‌شود. اساساً رهبری جامعه اگر نتواند در برابر نیازهای جدید، الگوی تصمیم‌گیری منعطفی را ارائه کند و تاب‌آوری بالایی

را از خود نشان ندهد، نمی‌تواند به ادامه حیات خود چندان مطمئن باشد، از این رو امام خمینی^(ره) از ابتدا با رویکردی انعطاف‌پذیر، بر نقش مترقی «مصلحت» در مبانی نظری خود تأکید می‌نماید. بر این اساس او در چارچوب منظومه فلسفی خود، نظریه «ولایت مطلقه فقیه» را پیش می‌کشد تا مانع سرگردانی، تحیر و توقف نظام اسلامی شود و در این مسیر حتی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به «مصلحت» در مقام اندیشه نگاهی ویژه دارد. در واقع ولایت فقیه «مطلق» است تا به مدد آن امکان دخول در همهی حوزه‌های اجتماعی و سیاسی برای فقیه عادل میسر شود و در صورت مواجهه با مسائل جدید، بتواند گره‌گشایی کند تا متناسب با وظایف و اختیارات، جامعه را به سوی سعادت راستین رهنمون سازد (ذوعلم، ۱۳۹۲: ۱۵۳-۱۵۲). به همین دلیل امام خمینی^(ره) با عدم پذیرش تقلید ولایت فقیه به محدوده احکام شرعی، اختیارات آن را ورای فروعات شرعی می‌داند که در پاسخ به بیان رئیس جمهور وقت کاملاً متبلور است. لذا در نگاه امام راحل برقراری حکومت از احکام اولیه اسلام است و «مصلحت» نظام اسلامی فراتر از فروعات شرعی است، در واقع در چارچوب نظریه «ولایت مطلقه فقیه» بنابر امکانی که «مصلحت» در اختیار می‌گذارد، فقیه عادل می‌تواند با آزادی عمل بیشتری بالاتر از احکام شرعیه اولیه و ثانویه به نقش‌آفرینی بپردازد، بنابراین آنچه که سبب تمایز اندیشه امام با آرای فقهای پیشین می‌شود، اداره امور عمومی بر مدار «مصلحت» است که منبعث از فلسفه سیاسی اوست، البته امام خمینی^(ره) برای استحکام اندیشه خود از فقه سیاسی نیز یاری می‌جوید (ایزدهی، ۱۳۹۲: ۱۶۰-۱۶۲). شایان ذکر است که مقصود امام اثبات قدرت بلاشرط برای ولایت فقیه نیست، فلذا شروطی را تعیین می‌کند که ولی فقیه در صورت تخطی از آنها، ولایتش ساقط می‌گردد.

قضیه ولایت فقیه چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده‌باشند. ولایت فقیه یک چیزی است که خدای تبارک و و تعالی درست کرده‌است ... شما از ولایت فقیه نرسید، ولایت فقیه نمی‌خواهد به مردم زورگویی کند اگر یک فقیهی زورگویی بخواهد بکند این فقیه دیگر ولایت ندارد (امام خمینی^(ره)، بی‌تا: ۳۱۲-۳۰۷) ... فقیه اگر پایش را این طور (کج) بگذارد اگر یک گناه صغیره هم بکند از ولایت ساقط است (امام خمینی^(ره)، بی‌تا: ۳۰۶)

۹. عدالت اجتماعی مبنایی برای طرح نظریه «ولایت مطلقه فقیه»

اساساً نوع نگاه نظام‌های سیاسی و رهبران حکومت‌ها به مقوله «عدالت اجتماعی» به سبب تفاوت و تمایز در مبانی فلسفه سیاسی، متنوع و گاه متضاد می‌باشد. امام خمینی^(ره) هنگام بحث

از «ولایت مطلقه فقیه» و وسعت بخشیدن به اراده فقها فراتر از احکام اولیه و ثانویه برای پذیرش مسئولیت در عرصه رهبری جامعه، حصول «عدالت اجتماعی» در پناه اجرای قوانین الهی توسط فقیه عادل را یکی از پایه‌های فلسفی چنین اطلاقی می‌انگارد و معتقد است هدف از بعثت‌ها این است که اجتماع آدمیان با ابتنای بر روابطی عادلانه، انتظام یافته و به رشد، پیشرفت و تکامل مادی و معنوی دست یابند، تحقق چنین عدالتی در اجتماع مشروط و منوط به اجرای قوانین الهی در سایه برقراری حکومت است.

امام خمینی^(ره) در این باره چنین بیان میدارد:

خواه نبی خود موفق به تشکیل حکومت شود مانند رسول اکرم^(ص) و خواه پیروانش پس از وی توفیق تشکیل حکومت و برقراری نظام عادلانه اجتماعی را پیدا کنند (امام خمینی^(ره)، ۱۳۵۷: ۹۰).

امام خمینی^(ره) فقهای عادل را در اجرای قوانین الهی مورد اعتماد پیامبران می‌داند و آنان را «امناءالرسول» به این معنا که فقها تکالیفی همانند پیامبران دارند، می‌نامد (امام خمینی^(ره)، ۱۳۵۷: ۹۰). در واقع در بنیان فلسفه سیاسی امام «عدالت اجتماعی» از چنان جایگاه و شأن والایی برخوردار است که هدف کلی اسلام را بسط چنین ارزشی تصور می‌نماید، به عبارت دیگر پس از حفظ نظام اسلامی، احقاق «عدالت اجتماعی» باید در صدر اهداف و خواسته‌های رهبری سیاسی و محورهای تصمیم‌گیری او باشد (قاضی زاده، ۱۳۷۷: ۲۳۶-۲۳۰). از این رو به نظر می‌رسد امام راحل هرگونه رفتار مغایر با موازین عدل اسلامی از سوی ولی فقیه را سبب اسقاط ولایت او می‌داند و بنابراین بر چنین شالوده‌ای است که تلفیق مفهوم مطلقه و ولایت فقیه در اندیشه امام امکان وجودی می‌یابد و در واقع فرصتی مقبول همانند معصومین^(ع) در اختیار فقیه عادل قرار می‌دهد تا در پهنه مدیریت سیاسی جامعه، با اتکای بر قوانین الهی به هدایت امت به سوی فضایل حقیقی همت گمارد.

۱۰. تربیت مبنایی برای طرح نظریه «ولایت مطلقه فقیه»

از منظر فلسفه سیاسی امام خمینی^(ره) محدوده اختیارات حکومت اسلامی و ولایت فقیه نمی‌تواند به شکل حداقلی ترسیم شود، چرا که بنابر اقتضائات و سیاق احکام و قوانین الهی که اراده شارع مقدس نیز در آن متبلور است، همچنین همانندی و مشابهت وسعت تکالیف و اختیارات فقیه با نبی مکرم اسلام و امامان معصوم، ولی فقیه مکلف به مراقبت از افراد و جامعه است تا از مسیر سلوک به فیوضات کثیر و سعادت‌مندی دنیوی و اخروی انحراف پیدا نکند

تبیین مبانی فلسفه سیاسی اطلاق واژه «مطلقه» ... (اصغر ملک‌پار) ۲۰۷

(همان، ۱۳۷۷: ۱۶۶). به عبارتی تعمیق و نهادینه ساختن ارزش‌های الهی در جامعه نیازمند استقرار نظام آموزشی و تربیتی فضیلت‌محور است تا با تدوین اهداف تربیتی متعالی و تعیین ضمانت اجراء، امکان ارتقای کیفیت زندگی فراهم آید (عظیمی شوشتری، ۱۳۸۴: ۱۲۸-۱۰۰). به همین سبب امام خمینی^(ع) ورود فقها به عرصه پذیرش مدیریت سیاسی جامعه را بر مدار چنین تکلیفی تبیین می‌کند؛

احکام اسلام دردهای شما را که شهوت‌پرستی‌ها و بی‌عفتی‌ها و دروغ‌پردازی‌ها و پشت هم‌اندازی‌ها است، دوا نمی‌کند. قانون اسلام خون شما را هدر می‌کند و دست دزدی شما را کوتاه می‌کند و از این جهت با قوانین آن طرف هستید. ... ملاها می‌خواهند این افکار پرآشوب جوانان نونهال عضو لطیف وطن را که سد آهنینی است برای جنبش شهادت و شجاعت به آرامش اولی خود برگردانند و از آن نتیجه‌های خردمندانه برای کشور بگیرند. ملاها می‌خواهند این معارف دانش‌سوز شرف برانداز را به یک فرهنگ عالی دینی که پرورش افکار توده را عهده‌دار باشد تبدیل کنند و شماها با همه این‌ها طرف هستید (امام خمینی^(ع)، ۱۳۶۳: ۲۳۲).

امام هدف حکومت طاغوتی را ضلالت، گمراهی مردم، فریب عوام و اغفال توده برای ثروت‌اندوزی نامشروع می‌داند و بر این اعتقاد است که با اداره صالحه جامعه و تلاش برای رشد آگاهی فردی و جمعی، بستر دوری امت از آلودگی‌ها و ناپاکی‌ها فراهم می‌آید. چنین نگاهی در فلسفه کلاسیک نیز وجود دارد، به نظر می‌رسد ارسطو هم چنین شأنی را برای دولت متصور است و هدف خاص دولت‌شهر را پرورش مردمانی خوب می‌داند (پولادی، ۱۳۸۵: ۷۴-۷۳). البته ناگفته پیداست که شالوده‌های نظری فلسفه اسلامی و فلسفه کلاسیک متمایز از یکدیگر بوده و از سرچشمه متفاوتی سیراب می‌گردند و بیان چنین قیاسی صرفاً از باب تنویر ذهن و استحکام بحث است. مبانی فلسفه سیاسی امام خمینی^(ع) در نظریه «ولایت مطلقه فقیه» به یقین نمی‌تواند منحصر به آنچه که بیان شد باشد، لذا همچنان نیاز به پژوهش بیشتر وجود دارد تا گوهر آن اندیشه آشکار شود.

۱۱. نتیجه‌گیری

انتخاب صفت «مطلقه» برای «ولایت فقیه» در فلسفه سیاسی امام خمینی^(ع) به معنای ایجاد امکانی برای ورود فقیه عادل به فضای اداره سیاسی جامعه می‌باشد، امکانی ورای احکام اولیه و ثانویه و فروع شرعی، در واقع به این واسطه اختیارات وسیعی همانند آنچه که نبی مکرم اسلام و امامان معصوم از آن بهره‌مند بودند، در اختیار ولی فقیه زمانه قرار می‌گیرد تا به مدد آن

راهبری امت به سوی خیر کثیر و سعادت حقیقی میسر شود. تبیین و فهم و تشریح این اطلاق در پناه اندیشه فلسفه سیاسی امام راحل میسر است، البته این تلقی این طور نیست که متأثر از رویدادهای گذرا نظریه پردازی و تدوین شده باشد. بنابراین براساس آنچه که در این پژوهش به دست آمد به نظر می رسد ضرورت هایی چون «اجرای قوانین»، «وجوب مصلحت»، «اجرای عدالت اجتماعی» و «لزوم تربیت دینی» بیش از سایر مقومات اندیشه امام در تبیین مبانی فلسفی چنین اطلاقی از کارایی لازم برخوردار باشند، هرچند این ره همچنان نیز به پیمایش دارد.

کتابنامه

- امام خمینی، روح الله، (۱۳۵۷)، ولایت فقیه؛ حکومت اسلامی، تهران: امیرکبیر.
- امام خمینی، روح الله، (۱۳۶۹)، شوؤن و اختیارات ولی فقیه؛ ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- امام خمینی، روح الله، (۱۳۹۲)، «بررسی سیر تطور اندیشه سیاسی امام خمینی^(ره)»، مجموعه مقالات و مصاحبه ها پیرامون ولایت فقیه، اول، قم: گنج معرفت.
- امام خمینی، روح الله، (بی تا)، صحیفه امام، ج ۱۰، تهران: مرکز نشر و حفظ آثار امام خمینی^(ره).
- امام خمینی، روح الله، (بی تا)، صحیفه امام، ج ۱۱، تهران: مرکز نشر و حفظ آثار امام خمینی^(ره).
- اخلاقی، عبدالله (۱۳۹۵)، «ظرفیت های فلسفه سیاسی امام خمینی^(ره)»، فصلنامه پژوهش های سیاسی، د ۶، ش ۲، دانشگاه اصفهان.
- ایزدهی، سید سجاد (۱۳۹۲)، «امام خمینی^(ره) و توسعه اختیارات حکومتی ولی فقیه»، مجموعه مقالات و مصاحبه ها پیرامون ولایت فقیه، اول، قم: گنج معرفت.
- آدمی، محمد (۱۳۹۲)، «اختیارات ولی فقیه؛ فراقانونی یا محدود به قانون؟»، مجموعه مقالات و مصاحبه ها پیرامون ولایت فقیه، اول، قم: گنج معرفت.
- پولادی، کمال (۱۳۸۵)، تاریخ اندیشه سیاسی در غرب از سقراط تا ماکیاولی، سوم، تهران: نشر مرکز.
- جمشیدی، مهدی (۱۳۹۲)، «ثبات و دوام نظریه سیاسی امام خمینی^(ره)»، مجموعه مقالات و مصاحبه ها پیرامون ولایت فقیه، اول، قم: گنج معرفت.
- خمینی، روح الله (۱۳۶۳)، کشف اسرار، قم: نشر آزادی.
- خنیفر، حسین و مسلمی، ناهید (۱۴۰۱)، اصول و مبانی روش های پژوهش کیفی، پنجم، تهران: نگاه دانش.
- ذوعلم، علی (۱۳۹۲)، «آیا امام^(ره) اولین مدعی ولایت فقیه بود؟»، مجموعه مقالات و مصاحبه ها پیرامون ولایت فقیه، اول، قم: گنج معرفت.

تبیین مبانی فلسفه سیاسی اطلاق واژه «مطلقه» ... (اصغر ملک‌یار) ۲۰۹

ساعی، محمدحسین (۱۳۸۲)، «سیری در کتاب تقریرات فلسفه امام خمینی^(ره)»، مجله حضور، ش ۴۴، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی^(ره).

صاحبی، محمدجواد (۱۳۶۹)، «نقش امام خمینی^(ره) در تدوین و تنقیح فلسفه سیاسی»، مجله کیهان اندیشه، ش ۲۹، مؤسسه کیهان.

عظیمی شوشتری، عباس‌علی (۱۳۸۴)، «نقش ولایت فقیه در حفظ ارزش‌ها»، مجله حصون، ش ۳، مدرسه تخصصی فقه امام کاظم^(ع).

فتح‌الهی، محمد (۱۳۹۹)، تخیل سیاسی در زیست جهان ایرانی اسلامی، اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

فیرحی، داود (۱۳۸۷)، نظام سیاسی و دولت در اسلام، ششم، تهران: سمت.

قادری، حاتم (۱۳۸۹)، تحول مبانی مشروعیت خلافت از آغاز تا فروپاشی عباسیان با رویکردی به آرای اهل سنت، اول، تهران: پارسه.

قربانی، قدرت‌الله (۱۳۸۴)، «فلسفه امامت در اندیشه ملاصدرا و امام خمینی^(ره)»، مجله حضور، ش ۵۴، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی^(ره).

لکزایی، شریف (۱۳۸۵)، بررسی تطبیقی نظریه‌های ولایت فقیه، اول، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

معلم، علی‌اکبری (۱۳۹۴)، «شاخص‌های اندیشه سیاسی امام خمینی^(ره)»، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، س ۱۲، ش ۴۲، دانشگاه معارف اسلامی.

مهدوی‌زادگان، داود (۱۳۷۹)، «نقش دانش اصول‌الفقہ در معرفت سیاسی امام خمینی^(ره)»، مؤلفه‌های اندیشه سیاسی امام خمینی^(ره)، اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

نجفی، موسی و فقیه حقانی، موسی (۱۴۰۰)، تاریخ تحولات سیاسی ایران، هجدهم، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

نوروزی، محمدجواد (۱۳۹۲)، «مروری مختصر بر نظریه ولایت مطلقه فقیه و نظریه‌های رقیب»، مجموعه مقالات و مصاحبه‌ها پیرامون ولایت فقیه، اول، قم: گنج معرفت.

هدایت‌نیا، فرج‌الله (۱۳۹۲)، «استبدادگریزی و استبدادستیزی ولایت فقیه»، مجموعه مقالات و مصاحبه‌ها پیرامون ولایت فقیه، چ نخست، قم، گنج معرفت.